

فعالیت های توده ای با یک روش نفاق افکنانه^۴ چپگرایان، مانند سازمان مجاهدین خلق و بخش های انشعابی از سازمان چریک های فدائی خلق روبرو هستیم که از نوعی دیگر از "انحصارطلبی" پیروی میکنند و تنها در صورتی با وحدت سازمانی یک سازمان تسویه ای موافقت دارند که رهبری آن در دست آنها باشد و در صورتی که در اقلیت قرار گیرند دست به انشعاب و منفجر کردن آن سازمان می زنند" (۱).

این توضیح در مورد اقدام حزب در جهت اتحاد با سایر نیروهای دموکراتیک نیز صادق است. رهبری حزب با چشم پوشی از توصیه های پلنوم شانزدهم در مورد وحدت عمل، بمنظور آمادگی سازمانی زمینه اتحاد با سایر نیروهای دموکراتیک، بجای اتکاء بر نکات مشترک وحدت آفرین و اجتناب از نکات مورد اختلاف در مذاکرات، موضع گیری سکتاریستی کرده و کوشید که سازمان های سیاسی دیگر را آمارانه دعوت کند که با ادگی و مخلصانه به مواضع حزب تسویه بپیوندند، یعنی پیرو خط امام شوند. در حالیکه سازمان های دموکراتیک دیگر، مانند مجاهدین و فدائیان، که بوسیله پلنوم شانزدهم بمثابة نهادهای انقلابی خلقی شناخته شده اند علیه انحصار قدرت سیاسی بوسیله قشر روحانیون بیاخته اند و عدم موافقت و اعتراض خود را علیه تغییر شعبه بازانه "مجلس مؤسسان" به "مجلس خبرگان" اعلام کرده اند و در برابر تجاوز به حقوق و آزادی های سیاسی و غیره شدیداً مبارزه کرده اند. رهبری حزب ما بجای استفاده از هریک از این خواست های سیاسی بعنوان زمینه مساعدی برای وحدت عمل و اتحاد دموکراتیک، سرزنش ها و حملات خود را علیه این سازمان ها تشدید کرد و آنها را بعلت فعالیت هایشان متهم به خرابکاری و کار شکنی در امر انقلاب میکرد.

در اواخر سال ۱۹۷۹ رفیق کیا نوری در پاسخ پرسشی که از او بعمل آمده بود که ملا "بدرستی اظهار داشت که: "ایفای نقش رهبری (در جنبش انقلابی) یا دستیابی به این نقش فقط میتواند در صورت

(۱) صفحه ۴۷ اسناد هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، به نقل از ماهنامه "دیا" فروردین ۱۳۶۰. ماخذ در متن فرانسه روزنامه مردم شماره ۲۴ فروردین ۱۳۶۰ ذکر شده است.

شرکت فعالان در میان رزات خلق بدست آید". (پرسش و پاسخ شمساره ۸ و ۹، صفحه ۷).

اما یک سال بعد در مجلهٔ تئوریک دنیا نوشت: "سیاست حزب ما همیشه در عمل بر این پایه استوار بوده است که تقویت و تحکیم بسط انقلاب تنها از طریق تجهیز سیاسی توده‌ها ممکن نیست. باید به موازات تبلیغات و تجهیز سیاسی، از طریق انجام اصلاحات ساختاری بنفع ده‌ها میلیون از توده‌های زحمتکش موفق به گرد هم آوردن هر چه بیشتر و با زهم محکم‌تر این ده‌ها میلیون به دور انقلاب جمهوری اسلامی شده و بدین وسیله نقشه‌های توطئه آمیز ضد انقلاب را، که می‌خواهد از محرومیت‌ها علیه نظم جمهوری اسلامی ایران بهره‌برد، دچار شکست سازد".

این بیانیه دربارهٔ سیاست حزب ابهامی را که در ذهن رهبری حزب در دو وضع متفاوت در انقلاب دموکراتیک وجود دارد به روشنی نشان می‌دهد: یعنی حالتی که طبقهٔ کارگر و حزبش در کنار سایر نیروهای دموکراتیک و متحد در قدرت انقلابی شرکت دارد (حکومت انقلابی اتحاد و ائتلاف مپریالیستی) و حالتی که گروهی با خصلت غیر پرولتری و با کنار گذاشتن طبقهٔ کارگر اعمال قدرت میکند (خواه در اتحاد با سایر نیروها خواه بیرون از هر نوع اتحاد). حزب طبقهٔ کارگر، بر اساس سیاست لنینی، در حالت اول با اتکال بر تجهیز توده‌های زحمتکش فشار "از پائین" و مبارزه از بالا را توأم می‌سازد و تا سر حد امکان حکومت انقلابی را به انجام "اصلاحات ساختاری" بنفع توده‌های زحمتکش مجبور می‌سازد و حال آنکه در مورد دوم فقط می‌تواند وسیلهٔ فشار توده‌ها را بکاربرد زیرا وسیلهٔ مبارزه "از بالا" را در اختیار ندارد.

همانند انگاشتن بی‌مأخذ دولت روحانیون فعلی ایران با حکومت انقلابی ای که حزب توده در آن باید شرکت می‌جست و توهم چنیــــن مشارکتی از طریق پذیرش بی‌چون و چرای موضع‌گیری‌های قشریــــون شیعه، بنظر من شالوده‌آسای خط مشی نادرستی است که رهبری حزب بکار گرفته است.

در غیر این صورت درک این مسئله لااقل بسیار دشوار خواهد بود که چگونه حزب میتواند "از طریق اصلاحات ساختاری" به گرد هم آوردن

هرچه بیشتر و با زهم محکم‌تر توده‌های ده‌ها میلیونی بدور انقلاب موفق شود. از آنهم دشوارتر درک این مطلب است که حزب چرا باید با داشتن چنین امکاناتی در امر تجهیز و تشکل توده‌ها اینهمه بکوشد تا توده‌ها را به دور دولتی گردآورد که به هیچ وجه و به هیچ قیمت نمیخواهد کوچکترین ذره‌ای از قدرت را با او تقسیم کند.

اساس چنین سیاست خیال‌پرورانه‌ای بوسیله خودرفیق کیانوری صریحا^۱ بیان شده است، به خصوص آنجا که میگوید: "خملت اساسی خط امام که در سر لوحه آنها خملت خلقی یعنی دفاع از محرومان (مستضعفین) و پابرهنگان و تحقق حقوقشان و همچنین مبارزه علیه امپریالیسم بمنظور بدست آوردن استقلال سیاسی و اقتصادی و نظامی است نکات مشترک فراوان و مهمی با اصول مندرج در برنامه ما دارد. و انگهی خط و سیاست مزبور دارای همان محتوای انقلاب ملی - دموکراتیک ایران میباشد" (۱).

خلاصه آنکه حاکمیت سیاسی و دولتی در دست ما نیست، همین برنامه (برنامه اصلاحات ساختاری) را پیشنها می‌کنیم و در راه اجرای هرچه بیشتر محتوای آن میکوشیم. سرعت پیشرفت در این مسیر و عمق عمل آن بستگی دارد به نیروهای موجود و آن نیروهایی که بطور مؤثر در رهبری (در حکومت) هستند. اگر ما بتوانیم این نیروها را در مبارزه برای محدود کردن سرمایه‌داری با کار پیگیر و سیاست درستمان به سوی رادیکالیسم سوق دهیم به سرعت و عمق این تحول افزوده خواهد شد. اینست اساس سیاست ما" (۲) و درست همین همانند انگاشتن هدف‌های انقلاب ۱۹۷۹ با هدف‌های رژیم روحانیون، که با استفاده از اوضاع مساعد توانست قدرت اجرائی خود را تحمیل کند، اشتباه اساسی مشی سیاسی‌ای است که بوسیله رهبری حزب توده به مرحله اجرا درآمد.

با اینکه جنبش انقلابی ۷۹ - ۱۹۷۸ (که اکثریت مطلق خلق ایران در پیروزی آن سهیمند) بدون تردید هم‌الحاظ جوهر و هم از نظر

۱- متن اصلی این قطعه بدست نیا مد.

۲- صفحه ۲۱ پرسش و پاسخ، شماره ۸، در متن ماخذ اصلی پرسش و پاسخ شماره ۷ - ۹ صفحه ۳۱ ذکر شده.

هدف‌هایش انقلابی ضد امپریالیستی و دموکراتیک است مع‌هذا نمی‌توانیم عین همین مطلب را در مورد حکومت روحانیون اظهارنمائیم زیرا این حکومت مدعی است که نهضت بیکران خلق فقط و فقط دستاورد روحانیت شیعه است. حکومت اسلامی فقط در مواردی می‌تواند دموکراتیک و ضد امپریالیستی باشد که خواست‌های خلق بسا هدف‌های مذهبی او تطبیق و بتواند به تحقق آنها کمک کند. بنا بر این برداشت خمینی و پیروانش از امپریالیسم و دموکراسی بسا برداشت برنامۀ حزب که بر مبنای تمايلات واقعی خلق ایران پایه‌گذاری شده‌کا ملا "تفاوت دارد.

بنظر خمینی و پیروانش، اتحاد شوروی نیز مانند ایالات متحده آمریکا، دارای همان مقاصد "امپریالیستی" است. اصطلاحاتی مانند "امپریالیسم شرق و غرب"، "ابر قدرت‌های شرق و غرب" و شعار "نه شرقی نه غربی" و مانند اینها که خمینی و رهبران دولتی در بیانات رسمی بر زبان می‌آورند و بصورت مختلف در ادبیات و تلویزیون تکرار می‌شود نشان می‌دهد که بنظر طرفداران خمینی سوسیالیسم به همان اندازه "امپریالیست" است که سرمایه‌داری و انحصاری و مالی، و قدرت سلطه‌جویی است که با محروم ساختن خلق‌ها از استقلال سیاسی و اقتصادیشان ثروت‌های مادی و انسانی را تاراج می‌کند. و انگهی رفتار خمینی و پیروانش نسبت به انقلاب افغان به وضوح نشان می‌دهد که از نظر آنان افغانستان در زیر تسلط روحانیون مرتجع و وابسته به امپریالیست‌ها بر یک جمهوری دموکراتیک مستقل که مورد حمایت اتحاد شوروی باشد، رجحان دارد.

با این ترتیب این امپریالیسم بصورت واقعی خود نیست که بعنوان دشمن استقلال خلق‌ها و دموکراسی باید مورد حمله قرار گیرد بلکه برعکس، این استقلال و دموکراسی است که باید به نفع قشری‌گری مذهبی قربانی شود.

خمینی و پیروانش مارکسیسم و کمونیسم را به مثابه الحاد بزرگی تلقی می‌کنند که مسلمانان باید علیه آن پیکار آشتی‌ناپذیری را بپا دارند، و این مطلب بخودی خود نشانگر آن است که در نظر آنان علامت تساوی‌ای که در شعار "نه شرقی نه غربی" انعکاس پیدا می‌کند فقط وسیله‌ایست برای پنهان داشتن دشمنی عمیقشان نسبت به

اتحاد شوروی و مجموع کشورهای سوسیالیستی.

بیهوده نبود که در روز ۱۵ نوامبر ۱۹۷۹، در حالیکه ۶۲ آمریکایی در تهران به گروگان گرفته شده بودند، جودی پاول، سخنگوی کاخ سفید در زمان کارتر، رسماً اعلام داشت که "برژینسکی قشر بیون مسلمان را به منزله سدی در برابر کمونیسم تلقی میکند".

از سوی دیگر قرائنی نظیر انتخاب ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و صادق قطب زاده، عوامل شناخته شده وابسته به آمریکا، برای پست های مختلف وزارتی و اداری مهم، یا قراردادن بهشتی (که اسناد سفارت آمریکا در تهران رابطه او را با آمریکا و انگلستان نشان داد) در رأس قوه قضائی و حزب جمهوری اسلامی، و سرانجام افزایش منظم واردات از انگلستان طی دو سال گذشته و موافقت نامه های حاصله با انحصارات بریتیش پترولیوم، شل و تالبوت و نظایر آن بخوبی نشان میدهند که هیاهوهای تبلیغاتی مبارزه ضد امپریالیستی رهبران اسلامی را تا چه حد میتوان جدی گرفت.

و اما در مورد ادعای آزادیخواهی خمینی و روحانیت حاکم هوادار او، هیچ چیز گویا تر از توجه به اصول اساسی حکومت اسلامی نیست که از ۱۷ سال پیش بوسیله خمینی اعلام شده و در قانون اساسی مصوبه ۳ دسامبر ۱۹۷۹ نیز بسط یافته است و من قبلاً "در آغاز این نامه ضمن بحث درباره "ولایت فقیه" به آن و محدودیت های جدی که با قید شرط "اسلامی" در دنبال هر یک از مواد قانون بوجود آمده اشاره کردم. باین ترتیب کلیه آزادی های فردی، تمام حقوق سیاسی و همه امور اجرایی واحدهای دولتی مشروط به این شرط قبلی میگرددند که با موازین اسلامی کاملاً سازگار باشند.

با استناد به همین قوانین است که دست ها را قطع میکنند، افراد را مثله میکنند، زنان را سنگسار میکنند، انسان ها را در ملا عام شلاق میزنند و به دار میکشند، مردم را خود سرانه زندانی میکنند و در زندان ها بدترین شکنجه ها را اعمال میکنند و بسیاری کارهای دیگر. ضمناً بر اساس همین قوانین با شگاه های احزاب دموکراتیک را اشغال میکنند، روزنامه های آنها را توقیف مینمایند و تظاهرات توده ای علیه این خشونت ها را نیز در خون غرقه میسازند. حوادثی که در آغاز ژوئن ۱۹۸۱ (۳۰ خرداد ۱۳۶۰) روی داد، حوادثی

که هنوز در زمان تحریر این سطور نیز ادامه دارد، بخوبی نشان می‌دهد که آزادی اسلامی که خمینی و هواداران‌ش آن‌همه تبلیغ میکردند در چه مسیری هدایت میشود.

توقیف خودسرانه مطبوعات مخالف، ممنوعیت کلیه تظاهرات توده‌ای اعتراض آمیز و بویژه توقیف بی پایه روزنامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده (علیرغم اینکه تا آخرین لحظه صدردم از رژیم جانبداری میکرد) و به دنبال آن اعلامیه‌های اتهام آمیز مبنی بر "توطئه خرنده" حزب و مانند اینها دیگر جای هیچگونه تردیدی باقی نمیگذارد که گروه روحانی قشری که با حرکتی شتاب آمیز به سوی تحکیم قدرت استبداد دینی می‌روند در واقع جســز دیکتاتوری قشرهای بسیار عقب مانده خورده بورژوازی روستائی و بورژوازی تجاری چیز دیگری نیست.

با این ترتیب نوعی دیکتاتوری روحانی، تاریک اندیش و اساساً ضد کمونیست و ضد شوروی زیر پوشش عوام‌فریبانه مذهبی بر مسند قدرتی نشسته است که حقاً "متعلق به نیروهای انقلابی ضد امپریالیست و دموکراتیک، یعنی خلق ایران میباشد.

در پرتو وقایع سیاسی دوساله گذشته و آنچه که هم‌اکنون در ایران میگذرد حداقل آنچه که میشود بر زبان آورد اینست که وقایع مزبور هرگز در جهت تأیید حقانیت جهت‌گیری سیاسی دستگاه رهبری حزب نبوده است. واقعیات نه تنها نشان دادند که سیاست، همسویی حزب برای نیل به اهداف مورد نظر کیفیتی توهم آمیز داشته بلکه تعقیب لجوجانه این خط مشی برای حزب وضعی بوجود آورده که به انزوای کامل در صحنه سیاست کاملاً نزدیک است.

حزب توده با سیاست پشتیبانی بی قید و شرط و یکجانبه خود نتوانسته حتی ذره‌ای اعتماد، حسن نیت و تفاهم محافل قشری رهبری را جلب نماید حال آنکه بزعم او اینها نمایندگان واقعی ملت انقلابی به حساب می‌آیند. اجرای منظم این خط مشی کار را به آنجا کشانیده که حزب طبقه کارگر در واقع یدک کش سیاست عقب مانده مذهبی‌ها شده و فعالیت‌های توده‌ای آن و بخصوص کار در میان کارگران محدود به فعالیت‌های صنفی گردیده است. نتیجه مستقیم این سیاست دنباله‌روی، ترک تقریباً کامل

مبارزه برای آزادی ها و حقوق دموکراتیک ، و آنهم به این بهانه بوده است که مبارزه در راه دموکراسی احتمالا "به مبارزه" ضد امپریالیستی صدمه زده و آب به آسیاب ضد انقلاب و بورژوازی لیبرال خواهد ریخت .

با آنکه به همین مواضع اپورتونیستی و غفلت از آموزش عمیق لنین، که بر پایه آن "پرولتاریا هرگاه مبارزه ای عمومی، منظم و انقلابی برای دموکراسی را دنبال نکند نمیتواند آماده پیروزی بر بورژوازی شود" دستگاه رهبری حزب توده عملاً "طبقه کارگر ایران را بِنفع محافظ مذهبی رها کرده و آنها را حتی کارگران را در سندیکا های مطیع خود و در حزب قشری "جمهوری اسلامی" متشکل ساخته اند .

دستگاه رهبری حزب با پذیرش روزافزون یوغ اطاعت از دارودسته روحانیون قشری نه تنها به جدا سازی خود از جنبش اعتراضی علیه تجا و زبده حقوق و آزادی های سیاسی رضایت داد بلکه هم آواز با روحانیون حمله ای عمومی علیه نهضت دموکراتیک ، علیه تمامی سازمان ها و شخصیت های سیاسی مخالف روحانیون انحصار طلب به راه انداخت .

با این ترتیب بود که حزب توده در افکار عمومی مردم شهرت غم انگیز زائده ارتجاع مذهبی را برای خود بوجود آورد و بصورت سازمانی در آمده برای جلب نظر ملاهای در قدرت حتی به ترک مواضع راه گشایانه خود نیز تن در داده و کوشش میکند اعمال و تصمیمات ضد دموکراتیک دارودسته روحانیون را توجیه کند و خود را در هیئت "مأمور راهنما" Agent indicateur علیه آزادیخواهان مبارز جلوهرساند . عنوان "آیت الله" ، که از مدت ها پیش از طرف مردم بصورتی ریشخند آمیز به رفیق کیا نوری داده شده عمق نفرت افکار عمومی را نسبت به سیاست اجرائی دستگاه رهبری حزب بخوبی آشکار میسازد .

در این اوضاع و احوال، شگفت آور نیست که خط مشی ورهنمون پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی درباره اتحادیان نیروهای انقلابی دموکراتیک در عمل تغییر کرده و جایش را دشمنی هر چه بیشتر و ژرف تر بین حزب ما و سایر سازمان های وطن دوست و دموکرات،

مانند مجاهدین خلق، حزب دموکرات کردستان، هوداران مصدق (جبهه ملی) و دیگران گرفته است.

بدینسان انحراف به راست در سیاستی که بوسیله رهبری حزب در رابطه با قدرت مذهبی های قشری اعمال شد عملاً "به انحراف به چپ و سکتاریسم در رابطه با سایر نیروهای انقلابی و دموکراتیک منجر شد. بطوریکه حاصل این وضع انزوای تقریباً کامل حزب توده در عرصه سیاسی گردید، و در نتیجه بدون اینکه کمترین موفقیتی در جلب "عنایت" روحانیون حاکم بدست آوردشالوده های اتحاد با سایر سازمان های دموکراتیک را ویران ساخت.

رهبری حزب گاه چنین استدلال میکند که این خط مشی او میتواند موجب حفظ فعالیت قانونی حزب گردد و حال آنکه وقتی دفتر مرکزی حزب بوسیله "پاسداران" اشغال شده و مراکز و دفاتر آن در شهرستان ها پیوسته تاراج و ویران میشوند و انتشارات حزب به آتش کشیده شده و ضبط میگردند و بالاخره انتشار روزنامه مردم رسماً برای سومین بار در ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد ۱۳۶۰) ممنوع می گردد، استدلال مزبور خود بخود اعتبار خویش را از دست میدهد.

رفقای عزیز!

تغییر تدریجی دولت موقت انقلاب و تبدیل آن به قدرتی که منحصر بوسیله ملایان قشری شیعه اعمال میشود خلعت دموکراتیک قدرت انقلابی را بعنوان "ارگان قیام پیروزمند خلق" بکلی تباه ساخته است.

پایگاه محدودی که قدرت حاکمه (که به کمک چماق و زیرسروش تکفیر، تمام سازمان های سیاسی دموکراتیک را از عرصه همکاری بیرون کرده است) بر آن تکیه دارد، حوزه تحقق آمال توده ای را در معنای استقلال ملی، دموکراسی و پیشرفت و در جهت انجام هدفهای عمده انقلاب دموکراتیک ۱۹۷۹، به انحور و افزونی تنگتر میسازد. بنظر من در این اوضاع و احوال وظیفه فوری حزب طبقه کارگر فقط اینست که با تمام توان خود به گسترش پایگاه قدرت انقلابی بمنظور سد کردن راه ضد انقلاب، انجام هر چه سریعتر وظائف انقلاب دموکراتیک، و آماده ساختن گذار انقلاب به مرحله بالاتر اقدام

کند.

بنا بر این از طریق پیروی و حمایت بدون قید و شرط از قدرت مذهبی نمیتوان به گسترش پایگاه دولت انحصارگر کنونی رسید. برای رسیدن به این هدف، برعکس، میبایست با اتحاد با سایر نیروهای دموکراتیک علیه این انحصار قدرت و علیه تخریب قدرت انقلابی به وسیله دارودسته روحانیون خشک اندیش مبارزه کرد.

دولت کنونی ایران درگیر جنگ فرسایشی با عراق است، جنگی که به کشور خسارات و تلفات انسانی و مادی بزرگی را تحمیل کرده است و اوضاع اقتصادی را هرچه بیشتر به خرابی میکشد. ازسوی دیگر با رفتارهای غیردموکراتیک و با موضعگیریهای دگماتیستیک کشور را به آستانه جنگی داخلی کشانده است و با جدال های درونی گروه های رهبری و مصالحه ناپذیری آنان در برابر خواست های دموکراتیک نیروهای مترقی و میهن پرست جنگ داخلی مزبور را بیش از پیش غیرقابل اجتناب ساخته است.

این وضع، که قدرت روحانیت را تضعیف میکند و راه استفاده هر چه بیشتر از روش های دیکتاتوری و فاشیستی و ضدکمونیستی و شوروی ستیزی سوق میدهد (از این نظر مشابهت هایی با خون وی بینیسیم (۱) چینی دارند).

روشن است که اگر این وضع زمان درازی طول بکشد فقط به هدف های امپریالیستی و ضدانقلابی خدمت خواهد کرد. در این شرایط، اتحاد تمامی نیروهای دموکراتیک و میهن دوست و تشکیل هر چه سریعتر یک جبهه وسیع دموکراتیک قادر به تجهیز توده های خلق بمنظور دفاع از "جمهوری دموکراتیک" و برای مبارزه علیه انحصارگرایی قدرت روحانیت قشری ضروری است که اجرای فشار لازم از پائین به منظور گسترش پایگاه محدود دولت فعلی را از طریق به قدرت نشاندن حکومتی انقلابی، که رهبری آن در دست جبهه دموکراتیک باشد، عملی سازد. البته جریان اسلامی مترقی لزوماً در داخل همین جمع جای خود را اشغال خواهد کرد.

وظایف فوری این دولت و جبهه وسیع دموکراتیک عبارت خواهد

بود از: نابودی قطعی ضدانقلاب، شروع فوری مذاکره بمنظور انعقاد صلح شرافتمندانه با عراق، تضمین اعمال واقعی حقوق و آزادی های دموکراتیک برای همه با استثنای نیروهای ضدانقلابی طرفدار امپریالیسم و مرتجع، تأمین حقوق ملی خودمختاری برای ملیت ها و اقوام مختلفی که در سرزمین ایران زندگی میکنند و پایان دادن به جنگ و برادرکشی علیه کردها، ایجاد روابط برادرانه و حسن همجواری با همسایه های ایران بویژه با افغانستان و کشورهای عرب و اتحاد شوروی، اجرای اصلاحات ارضی اساسی بسود دهقانان تنگدست و انجام اصلاحات اجتماعی مترقی برپایه گسترش بخش دولتی، صنعتی کردن فرارونده در جهت استقلال اقتصادی کشور و بهبود شرایط زندگی توده های زحمتکش.

مسئله مهمی که در این شرایط در برابر حزب ما قرار دارد تغییر سیاست دنباله روی - سیاستی که تا کنون موجب شکست فاحش ما شده - و روی آوردن به خط مشی اتحاد نزدیک با سایر نیروهای دموکراتیک و بویژه با سازمان مجاهدین و حزب دموکرات کردستان و گروه بندی فدائیان است.

در حال حاضر روی آوردن حزب به چنین تلاشی بسیار دشوار شده و سیاست دنباله روی و موضع گیری های آن در مورد بی اعتنائی به مردم دفاع از آزادی های دموکراتیک (علیرغم پاره ای اصلاحات که اجباراً در خط مشی فوق طی آخرین جلسه کمیته مرکزی و همراه با انتقادی ملایم از سیاست انحصار طلبی و روحانیت بعمل آمد) کار را بجائی رسانیده که حزب در مجموع از سوی سایر سازمان های مترقی، ملی و دموکراتیک کاملاً محکوم شده است.

از طرف دیگر، رهبری حزب با چنان سختی و لجاجتی در راه همسوئی با سیاست دارودسته روحانیت قشری گام برداشته است که تغییر سیاست مزبور بسیار دشوار گردیده است زیرا این خط مشی نه تنها از طرف افکار عمومی دموکراتیک بلکه توسط حزب قشری "جمهوری اسلامی" و حتی خود رهبران مذهبی نیز به فرصت طلبی تعبیر شده است. از یکسوی اعتمادی افکار عمومی دموکراتیک و از سوی دیگر خیال پردازی و توهمی را که بین اعضای حزبمان در مورد پی-آیندهای نیکوی این سیاست رواج داده اند چنان موانعی در برابر

رهبری فعلی ایجاد کرده که نمیتواند با امید به موفقیت در راه تغییر این خط مشی گام بردارد. در چنین شرایطی قطعی بنظر میرسد که تغییر سیاست حزب در جهت است اتحاد با سایر نیروهای دموکراتیک نمیتواند از طریق رهبری موجود، که در سیاست دنباله روی غرقه شده و تمام پل ها را پشت سر خود خراب کرده است موفقیتی به همراه داشته باشد. بنظر من جستجوی وسیله ای برای بیرون بردن حزب توده از این بن بست و کمک به رفع موانع و مشکلاتی که این سیاست نادرست و توهم آفرین در برابر حزب ایجاد کرده است، و مبارزه برای اینکه حزب بتواند به شایسته ترین وجه ممکن جای مناسب خود را در مجموعه جنبش انقلابی با زیاده دحق و وظیفه هر کمونیست ایرانی است.

رفقای عزیز!

خیال میکنم با ارسال این نامه توصیه بزرگی را که رفیق برژنف در اثرا جلب توجه خود، "زمین کوچک"، نوشته بکار بسته ام. او گفته است: "خوشبخت آن رجل سیاسی و سعادتمند آن دولتمردی که بتواند همیشه آنچه را که می پندارد بایده آن عمل کرد بر زبان راند و برای دست یافتن به آنچه که عمیقاً به آن باور دارد بکوشد". با عرض معذرت از اطناب این گزارش، خواهش میکنم برادران سه ترین احساسات مرا بپذیرید.

ایرج اسکندری